جلسه 310

دوشنبه 26/12/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که خطاب امضائی به نحو ترتب عمل منافی با واجب را شامل می شود یا نمی شود؟ مثلا خطاب وجوب وفاء به نذر شامل نذر عملی که منافی با اتیان واجب هست می شود؟ قطعا وجوب وفاء به این نذر مطلق نیست. کسی نذر کند از ابتداء طلوع فجر تا طلوع شمس کنس مسجد بکند، قطعا این وجوب وفاء وجوب مطلق نیست. إن لم تصل فیجب علیک الوفاء بالنذر ممکن است داشته باشیم که می شود وجوب ترتبی، اما یجب علیک الوفاء بالنذر مطلقا این محتمل نیست. حتی کسانی که مثل حضرت امام ره قائلند که در تزاحم خطاب تکلیف مطلق هست، أنقذ الغریق مطلق است، اگر تزاحم هم بکند با خطاب صل، هر دو خطاب مطلق هستند، عقل در مقام امتثال حکم می کند به تنجز اهم. بنابر نظر ایشان هم که مسلک رابع تزاحم بود، در مورد خطابهای امضائی این را نمی شود گفت. این مطلب ایشان در خطابهای ابتدائی شرعی هست مثل أنقذ الغریق یا صل. اما خطاب ف بنذرک انصراف دارد به عنوان قید لبی. مقید لفظی دارد، شرط الله قبل شرطکم. شرط الله قبل شرطکم یعنی با وجود شرط الله مثل وجوب نماز بین الطلوعین، ما هیچگاه امر نمی کنیم بطور امر امضائی که واجب است وفاء کنید به این نذر کنس مسجد یا شرط کنس مسجد بین الطلوعین. شرط الله قبل شرطکم. انصراف هم دارد خطاب ف بنذرک، ف بشرطک، ف بعقدک از این مورد که بخواهد مستلزم ترک واجب باشد.

پس مسلم خطاب وجوب وفاء مطلق نیست نسبت به موردی که مزاحم با واجب است. اما به نحو ترتب که إن لم تصلّ فف بنذرک، إن لم تصل فف بشرطک، این محل بحث است.

سؤال وجواب: این مطلب در کلمات حضرت امام ره منصوص نیست. علی المبنا عرض کردم که ایشان در این خطاب وجوب وفاء قائل به این نیستند که مطلق هست و در مقام امتثال عقل حکم می کند به عدم تنجز آن. بله ایشان فتوی داده اند که کسی که نذر کرد روز عرفه کربلا باشد و مستطیع شد، اگر حج نرفت باید کربلا برود. اما این با امر ترتبی هم می سازد. بعید می دانم ایشان خطاب وجوب وفاء به این نذر را بطور مطلق قائل باشند، چون خلاف إن شرط الله قبل شرطکم هست، خلاف انصراف عرفی است. انصراف عرفی خطاب وجوب وفاء به نذر این است که تا جائی نذر شما محترم است که مزاحم واجب ابتدائی شرعی نباشد.

پس بحث در این بود که وجوب ترتبی می تواند داشته باشد خطاب وجوب وفاء به نذر و امثال آن یا نه.

ما از نذر شروع کردیم، عرض کردیم نذر عملی که ضد واجب هست عرفا نذر راجح نیست. عرف نمی گوید که متعلق نذر تو راجح است. تو نذر کردی که از اول طلوع فجر تا طلوع آفتاب کنس مسجد بکنی بدون وقفه. این از نظر عرف یعنی ترک نماز. هم دلیل داریم که متعلق نذر باید راجح باشد، و هم عنوان لله علیّ این اقتضاء را می کند. وقتی می گوئید لله علیّ یعنی برای خدا است، باید متعلقش چیزی باشد که محبوب خدا است. عهد هم همینطور مثل نذر است.

در یمین ما قبول داریم که متعلقش لازم نیست راجح باشد، اما دلیل داریم که متعلق یمین نباید مرحوح باشد. نه اینکه یمین صدق نیست. فوعزتک لاغوینهم اجمعین، یمین صادق است بر مرجوح، ولکن دلیل داریم که اگر یمین نسبت به مرجوح تعلق گرفت این یمین منعقد نمی شود. و عرفا قسم بخورم کنس مسجد کنم من اول طلوع الفجر الی طلوع الشمس، عرف می گوید یمین بر مرجوح است ولذا منعقد نمی شود.

حتی وجوب وفاء ترتبی هم ندارد. چرا؟ برای اینکه شرائط انعقاد نذر و عهد و یمین را ندارد.

بله اگر من از ابتدا می گفتم که إن لم اصلّ فاکنس المسجد اشکالی نداشت. متعلقش عرفا راجح بود. اگر نماز نخوانم بجای اینکه بروم بخوابم کنس مسجد می کنم. متعلقش راجح است. اما وقتی به قول مطلق می گویم کنس مسجد بکنم، معلق نمی گویم که إن ترکت الصلاة فأکنس المسجد، عرف می گوید این معنایش این است که تو نذر کردی تقدیم کنی کنس را بر نماز. نذر کردی مستحب را بر واجب تقدیم کنی. عرف اینطور می گوید. ولذا منعقد نمی شود.

برخلاف فرمایش حضرت امام ره که فرمود اگر مستطیع حج نرفت باید به نذرش نسبت به زیارت کربلا روز عرفه عمل کند، ما وفاقا للسید الخوئی می گوئیم نخیر لازم نیست عمل کند و هیچ مشکلی هم از ناحیه عدم وفاء به این نذر پیش نمی آید.

اما راجع به شرط؛ در شرط متعلق شرط لازم نیست راجح باشد. حتی مرجوح هم باشد مشکلی ندارد. مثلا شرط می کند ارتکاب مکروهی را، المسلمون عند شروطهم ولو مرجوح است. اگر کسی شرط کرد بر شما در ضمن عقد لازم کنس مسجد را من اول طلوع الشمس الی طلوع الفجر، نمی توانیم بگوئیم این شرط متعلقش راجح نیست، خب نباشد. یا متعلقش مرحوح است، خب باشد.

اما بعید نمی دانیم که این شرط عرفا بشود محلل حرام. اصول چیز دیگری می گوید. اصول می گوید الامر بالشیء لا یقتضی النهی عن ضده. اما عرف عنوان شرط محلل حرام را صادق می بییند. بعید نمی دانید که عرف بگوید این چه شرطی است؟ شرط کردی از اول اذان صبح تا طلوع آفتاب کنس مسجد بکنی. خب این شرط محلل حرام است، یعنی محلل ترک واجب است که ترک واجب عرفا حرام است. همین ترک واجب هم اگر اصول بخوانیم، می گوید ترک واجب که حرام نیست، امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام نیست، اما عرف عنوان حرام را صادق می داند بر ترک واجب. در حدیث هم داشتیم که منطبق کرد عنوان حرام را بر ترک واجب. عرف می گوید این شرط هم محلل حرام است، ما این را بعید نمی دانیم. ولذا معتقدیم این شرط هم وجوب وفاء ندارد.

سؤال وجواب: اگر شرط کنی که یک آقایی بین الطلوعین خواب باشد. خب این شرط عرفا محلل حرام نیست؟ اگر بگوید آقا خواب که حرام نیست نماز واجب است، امر به شیء که مقتضی نهی از ضد خاص نیست. من شرط کردم در ضمن عقد ازدواج با دخترم مثلا که شما بین الطلوعین بخوابی. ولی عرف می گوید این شرط محلل حرام است ولذا به نظر ما منعقد نمی شود.

اگر شما در این مطلب ما تشکیک کنید بگوئید نه، این محلل حرام نیست، ضد واجب است، ضد واجب که حرام نیست. بله آنوقت باید ملتزم بشویم به امر ترتبی به وفاء به این شرط. اما عرف به نظر ما تأمل و تردید نمی کند در صدق عنوان محلل حرام.

اگر شما در عنوان محلل حرام تشکیک کردید گفتید صادق نیست، دیگر اشکال آقای خوئی را نباید قبول کنید که امر ترتبی به وفاء به این شرط خلاف دلیل امضاء است. چرا خلاف دلیل امضاء است؟ تصرفی نمی کند ترتب در متن شرط. می گوید إن لم تأت بالواجب الالهی فف بشرطک. شرط را دستکاری نمی کند جناب آقای خوئی. اگر مثل ما می گوئید این شرط عرفا محلل حرام است فهو، و الا چرا امر ترتبی ندارد این وفاء به شرط؟ اینکه تصرف در متن شرط نمی کند. می گوید اگر نماز را ترک کردی وفاء به شرط بکن.

بله اشکال آقای خوئی در جاهایی پیش می آید که متعلق شرط جامع بین حلال و حرام باشد. آنجاها اشکال آقای خوئی پیش می آید. نه مثل بحث ما که متعلق شرط ضد واجب است. اینجا اشکال ایشان پیش نمی آید که شارع باید تصرف در متن شرط بکند. نخیر، ضد واجب است، شارع می گوید اگر واجب را ترک کردی این ضد را انجام بده. بعضی جاها است که اشکال آقای خوئی پیش می آید. مثلا شرط می کند که فاسقی را اکرام کنی. خب اکرام فاسق یک حصه محرمه دارد، متجاهر به فسق است، اکرامش حرام است. یک حصه مباحه دارد، فاسق متستر، حصه مباحه است. اینجا اشکال آقای خوئی پیش می آید که شارع که بخواهد وفاء به شرط را امضاء کند چه می گوید؟ می گوید ایها المشروط علیه فِ بشرطک. یعنی چه؟ فِ بشرطک عنوان است معنونش چیست؟ معنونش این است که أکرم فاسقا. شرط کرده بود اکرام فاسق را در ضمن عقد لازم که اکرام فاسق جامع بین حلال و حرام است. آقای خوئی ره اینجا باید اشکال کند، با اینکه ندیدیم اینجا اشکال کند. اینجا باید آقای خوئی اشکال کند. چرا؟ برای اینکه شارع به من چه می گوید؟ می گوید ف بشرطک، یعنی أکرم فاسقا. آقای خوئی می گوید محال است وجوب اکرام فاسق بقول مطلق بعد از اینکه حصه ای از آن نهی دارد. اکرام فاسق متجاهر به فسق نهی دارد. اجتماع امر و نهی به نظر آقای خوئی محال است. نهی از اکرام فاسق متجاهر با اطلاق امر به اکرام فاسق جمع نمی شود.

سؤال وجواب: اجتماع امر ونهی را مثل آقای خوئی ممتنع بدانیم یعنی همین. یعنی امر رفت روی طبیعت به یک عنوانی، نهی می خواهد برود روی حصه به یک عنوان دیگر، آقای خوئی ره می گوید محال است اجتماع امر و نهی ولو مع تعدد العنوان. اینجور می گفت دیگر. پس با وجود نهی از اکرام فاسق متجاهر، اطلاق امر به اکرام فاسق محال است. نظر آقای خوئی این است دیگر.

اینجا حق داشت آقای خوئی اشکال کند بگوید اگر شارع بیاید بگوید أکرم فاسقا مطلقا، محال است با وجود نهی از اکرام فاسق متجاهر. اگر بگوید أکرم فاسقا متسترا، این خلاف دلیل امضاء است. چرا؟ برای اینکه دلیل امضاء بخواهد متن شرط مرا تغییر بدهد این خلاف مقام امضاء است. امضاء یعنی تأیید نه تأسیس. من گفته­ام بشرط أن اکرم فاسقا، شارع بیاید متن شرط را عوض کند بگوید بشرط أن ترکم فاسقا متسترا.

می گوئیم جناب شارع این چه کاری بود کردی متن قرارداد را چرا تغییر دادی؟

می گوید آخه محال است من واجب کنم اکرام فاسق را مطلقا، با نهی از اکرام فاسق متجاهر جمع نمی شود.

می گوئیم خب این هم خلاف مقام امضاء است، المؤمنون عند شروطهم یعنی تأیید و مهر امضاء. مهر امضاء دست تو دادند با المؤمنون عند شروطهم نه این غلط گیرها را که بیائی متن شرط ما را غلط گیری بکنی. اینکه با المؤمنون عند شروطهم نمی سازد.

آقای خوئی ره خوب بود اینجا اشکال کند. نه در آن مثال بحث ما که شرط می کنند ضد واجب را. ضد واجب که همه حصه هایش حلال است. خوابیدن بین الطلوعین که حلال است منتهی ضد واجب است. اینجا که اشکال ندارد شارع بگوید إن لم تصل فف بشرطک. آن جایی که شرط جامع بین حلال و حرام است حق بود آقای خوئی ره اشکال کند و نکرد. البته ما اشکال نمی کنیم چون اجتماع امر ونهی را جائز می دانیم، ولی آقای خوئی ره که اجتماع امر ونهی را ممتنع می داند کار مشکلی است که بخواهد از این شبهه جواب بدهد. ولذا جائی که متن شرط، متن عقد، متن نذر جامع بین حلال و حرام باشد، اینجا اشکال آقای خوئی ره پیش می آید. با اینکه محلل حرام نیست. شرط جامع بین حلال و حرام محلل حرام نیست. چرا؟ برای اینکه جامع بین حلال و حرام، حرام نیست. جامع بین مباح و غیر مباح، غیر مباح نیست. مشکل نیست، شرط جامع بین حلال و حرام محلل حرام نیست. عرض می کنم جامع بین خوردن آب و خوردن خمر که حرام نیست. جامع بین حلال و حرام است که حرام نیست. ولذا شرط جامع بین حلال و حرام، محلل حرام نیست. ولی آقای خوئی ره نباید قبول کند که این شرط واجب الوفاء است. ولی هیچ مطرح نکرده است. حالا شاید اگر با ایشان مطرح می کردند ایشان هم همین عرائض ما را می فرمود، ولی مناسب بود که ایشان اشکال را ببرد روی این بحث، نه روی بحث شرط ضد واجب. شرط ضد واجب که مشکلی ندارد. امر ترتبی به وفاء به شرط می کنند. مگر ایشان عرض ما را بگویند که نمی گویند، بگویند شرط ضد واجب محلل حرام است، ولی نمی گویند.

سؤال وجواب: وجوب مطلق وفاء به ضد واجب، آن یلزم منه الترخیص فی المعصیة. اما وجوب ترتبی چی؟ إن لم تصل فف بشرطک بکنس المسجد بین الطلوعین اینکه مشکلی ندارد. مگر عرض می کنم مثل ما بگوئید بعید نیست عرفا این شرط را بگویند محلل حرام در شرط ضد واجب.

اما در شرط جامع بین حلال و حرام نخیر او قطعا محلل حرام نیست. ولذا ما آنجا اشکال نمی کنیم. شرط جامع بین حلال و حرام واجب الوفاء است. چون شرط جامع بین حلال و حرام که شرط حرام نیست. همینکه در مقام وفاء اگر فرد حلال داشت، جامع بین فرد حلال و فرد حرام شرط شده است، وشما این جامع را در ضمن فرد حلال می توانید بیاورید. به نظر ما این وجوب وفاء دارد. و هیچ اشکالی ندارد، جامع بین حلال وحرام محلل حرام نیست، ولی آقای خوئی ره نباید وجوب وفاء به این شرط را قبول کند. چون وفاء مطلق به نظر ایشان عقلا محال است و با نهی جمع نمی شود. وجوب وفاء با تصرف در متن شرط که بگوید أکرم فاسقا متسترا که فرد مباح از اکرام فاسق است، این تصرف در متن شرط است و خلاف مقام امضاء است.

خلاصه عرض ما این شد که ما شرط ضد واجب را معتقدیم محلل حرام است. ولی شرط جامع بین حلال و حرام نه او هیچ مشکلی ندارد، وجوب وفاء دارد، چون جامع بین حلال و حرام حرام نیست و یجب الوفاء به، منتهی اگر من در ضمن فرد حرام انجام دادم، وفاء به شرط کردم اما عصیان آن نهی از اکرام فاسق متجاهر را هم چون کرده­ام عقاب می شوم.

شرط جامع بین حلال و حرام این به نظر ما محلل حرام نیست. فرق می کند با نذر. نذر جامع بین حلال و حرام، راجح نیست، جامع بین راجح و غیر راجح لیس براجح. جامع بین دورغ گفتن و راست گفتن راجح نیست. ولذا نذر منعقد نمی شود. ولی چون جامع بین حلال و حرام حرام نیست شرط محقق می شود. این فرق را ما می گذاریم. ولی آقای خوئی نباید قبول کند.

سؤال وجواب: با این بیانی که عرض کردیم شرط ضد واجب محلل حرام است و لا ینعقد، ترتب هم ندارد. چون شرط نفوذ این قرارداد این است که محلل حرام نباشد ولی متأسفانه محلل حرام است. اما شرط جامع بین حلال و حرام او که محلل حرام نیست. وجوب وفاء دارد منجزا، چون من می توانم در ضمن فرد حلال بیاورم. ترتبی ندارد، من می توانم در ضمن فرد حلال این جامع را انجام بدهم.

و من هنا تبین که اگر عقد اجاره ببندد، یکوقت عقد اجاره می بندد بر عملی که ضد واجب است، اجیر می شود بر کنس مسجد من طلوع الفجر الی طلوع الشمس. این هم به نظر ما باطل است. چرا؟ برای اینکه عقدی هم که محلل حرام باشد او هم باطل است. عقد محلل حرام باطل است. چرا؟ برای اینکه المسلمون عند شروطهم الا ما احل حراما، اولا به نظر ما هر عقدی عرفا شرط است. شرط به معنای التزام در ضمن عقد آخر نیست. شرط شامل عقد هم می شود کما ذکرناه فی محله. علاوه عرف وقتی بشنود که شرطی که محلل حرام است پشیزی ارزش ندارد می گوید عقد محلل حرام هم همینطور است چه فرق می کند، عقد محلل حرام هم پشیزی ارزش ندارد.

ولذا اجاره بر عمل ضد واجب باطل است چون محلل حرام است. ترتب هم راه ندارد. ما در نتیجه با آقای خوئی ره موافقیم که اجاره بر عمل ضد واجب باطل است و با ترتب هم تصحیح نمی شود، هر چند روش استدلالمان فرق می کند. ما می گوئیم عرفا این اجاره محلل حرام است. علاوه بر اینکه ما در بحث فقه در عموم دلیل در نفوذ معاملات اشکالات کردیم. گفتیم اینکه ما یک عمومی داشته باشیم که بگوید کل عقد اجارة نافذ، همچنین چیزی نداریم. تجارة عن تراض که فقط دنبال تصحیح بیع است. اوفوا بالعقود هم که ما گفتیم اصلا در جائی که مشکوک است که محتوایش مشروع است، اوفوا بالعقود قابل تمسک نیست. اوفوا بالعقود در جائی قابل تمسک است که مضمون عقد از خارج روشن باشد که مشروع است. ولذا از اوفوا بالعقود عملا برای لزوم استفاده می شود. یا مواردی که احتمال می دهیم شکل عقد، مثلا عقد فارسی، عقد معاطاتی مشکل داشته باشد اوفوا بالعقود جاری می شود، چون محتوا که مشکل ندارد. اما من می آیم با شما قرارداد می بندم که شما ولی من باش، جعلتک ولیی بعوض کذا، شما هم می گوئی قبلت، کدام فقیهی آمده به اوفوا بالعقود تمسک کرده برای تصحیح این عقد الولایة؟! خانم می رود با بنگاهی قرارداد می بندد که تو را ولیّ امر ازدواج خودم قرار دادم در مقابل یک میلیون تومان، بعد بگوئیم اوفوا بالعقود؟! کدام متفقهی این استدلال را می کند؟

جائی که محرز باشد محتوا مشروع است اوفوا بالعقود می آید. اما جائی که محتوا مشکوک است که مشروع است یا مشروع نیست قابل استدلال نیست. شبیه اینکه اوفوا بالوعد قابل استدلال نیست. به آرایشگر می گویند وعده دادی برای ما ریش پرفسوری بگذاری، می گوید من مقلد آقای سیستانی هستم احتیاط واجب می کند، گذشت زمان آقای تبریزی که می گفت اشکال ندارد، آقای سیستانی احتیاط واجب می کند که ریش پرفسوری نگذارید. می گوید دینت کجا رفته؟ نخواندی که المؤمن إذا وعد وفی؟ آرایشگر می گوید المؤمن إذا وعد وفی احترام وعده در جائی است که محتوای وعده مشروع باشد. اول الکلام است که مشروع است که من بیایم برای تو ریش پرفسوری بگذارم.

تجارة عن تراض هم که مربوط به درست کردن بیع ها است کاری به اجاره ندارد. تجارت که اجاره نیست. آن کارگری که در فلکه می ایستد و می رود کارگری می کند آیا مشغول تجارت نیست؟ تجارت نیست. خود لغویین تجارت را معنا کرده اند البیع و الشراء.

ولذا اشکال عقد اجاره در اینجا این است که اصلا دلیل بر نفوذش کجا است؟ شاید اصلا مشروع نباشد که من بیایم دیگری را مالک عملی بکنم که ضد واجب است.

ولذا به نظر ما قراردادهایی که مربوط می شود به عمل ضد واجب، آنها منعقد نمی شود. اما آن چیزی که مربوط می شود به جامع بین حلال و حرام، نذرش منعقد نمی شود چون نذر راجح نیست. ولکن شرطش و عقد اجاره اش منعقد می شود و من شرعا باید بروم فرد حلال را تحویل بدهم. اگر بروم فرد حرام را تحویل بدهم وفای به شرط و اجاره کرده ام طرف نمی تواند اجرت من را ندهد، ولی یک گناهی مرتکب شده ام که چرا حصه محرمه را انتخاب کردی.

این مطلب تا اینجا کافی است.

یک نکته ای هم از جناب آقای هاشمی شاهرودی حفظه الله عرض کنم. ایشان در کتاب الاجاره فرموده اند: چه اشکالی دارد، اگر به صورت تعلیق بگوید إن لم تصل فاکنس المسجد بین الطلوعین یا إن دخلت المسجد فاکنسی المسجد، این تعلیق چه اشکالی دارد؟ حالا عقد منجزش اشکال دارد اما عقد معلق چه اشکالی دارد؟

آقای خوئی ره گفته من در درسم گفته ام چرا توجه نکردید، گفته ام که تعلیق در عقود مبطل است.

آقای هاشمی می گویند نخیر توجه کردم، خود شما گفتید تعلیق بر شرط الصحة اشکال ندارد. مردی به زنش می گوید إن کنت زوجتی فأنت طالق، آیا این اشکال دارد؟ نه، تعلیق است اما تعلیق بر شرط صحت است. می گوید إن کنت مالکا لهذا الکتاب فأبیعه منک بکذا، او هم می گوید إن کنتَ مالکا لهذا الکتاب فاشتریت منک هذا الکتاب بکذا، این صحیح است و اشکالی ندارد.

اینجا هم ایشان فرموده است این شرط صحت است که بگوید إن لم تصل فاکنس المسجد بین الطلوعین. چون اگر این را نگوید بلکه منجر بگوید که عقد باطل می شود. پس باید معلق بگوید تا عقد بشود صحیح.

سؤال وجواب: بله شرط صحت است منتهی شرط متأخر صحت.

اقول: به نظر ما این فرمایش آقای هاشمی قابل مناقشه است. چرا؟ برای اینکه آن چیزی که خارج است از اجماع بر مبطل بودن تعلیق، آن چیزی است که شرط شرعی صحت است. یعنی شارع گفته لا طلاق الا بعد زواج مثلا، لا بیع الا فی ملک، خب آقای خوئی اینجاها تعلیق را قبول دارد، چرا؟ برای اینکه اگر هم شما معلق نکنی خودبخود معلق هست. برفرض معلق نکنی که آن کسی را که بدون اذن پدر عقد کردی که احتیاط واجب این است که طلاق بدهی، اگر هم نگوئی إن کنت زوجتی فأنت طالق بلکه همینجور بگوئی أنت طالق، لبا معلق است. حالا آن چیزی که لبا معلق است صریحا معلق می کنی. این اشکالی ندارد.

اما مانحن فیه که اینطور نیست. مانحن فیه ما می بینیم عقد منجز یک محذوری دارد، محذورش این است که محلل حرام است، ما برای تخلص از این محذور می آییم معلق می کنیم. اینکه تعلیق بر شرط الصحة نیست، تعلیق بر شرط شرعی صحت نیست. این بعید نیست که داخل در آن محدوده اجماع بر بطلان تعلیق باشد.

سؤال وجواب: بالاخره یا شما می آیید مثل امام ره می گوئید التعلیق مبطل للعقد علی الاحوط، احتیاط واجب می کنید، خب از اول تکلیفمان روشن است. اگر قبول می کنید اجماع را بر مبطل بودن تعلیق، بعید نیست که اطلاق اجماع این مورد را هم بگیرد. آن موردی که خارج شده آن شرطهایی است که شارع اخذ کرده در خطاب، مثل شرط زوجیت در نفوذ طلاق، شرط ملکیت در نفوذ بیع. بخاطر اینکه اگر هم من معلق نکنم خودبخود معلق هست. اما اینجا اگر من معلق نکنم خودبخود معلق نمی شود، می شود عقد منجز، و عقد منجز در این بحث ما باطل است.

ولذا این اجاره یا نذر یا شرط بر عمل منافی واجب، اگر منجزا باشد، به نظر ما باطل است. و اگر معلقا باشد در شرط و نذر صحیح است چون تعلیق در شرط و نذر که مشکلی ایجاد نمی کند، ولی در اجاره اش مبطل است. پس چکار کنم؟ می گوئیم خب ما فعلا می خواهیم راه حل ارائه کنیم ولو طرف می خواهد سوء استفاده کند، آن راه این است که جعاله باشد، در جعاله تعلیق اشکال ندارد. به آن زن می گوید اگر داخل مسجد رفتی، یا حتی اگر هم نمی گوید، جعاله مطلق و جعاله معلق هیچکدام اشکال ندارد، بگوید اگر کنس مسجد کردی ده هزار تومان به تو می دهم. آنوقت این زن لازم نیست برود کنس مسجد کند، چون جعاله وجوب وفاء بر عامل ندارد. ولی وقتی رفت کنس مسجد کرد دیگر آن جاعل نمی تواند دبه در بیاورد وبگوید اجاره باطل است رجوع می کنیم به اجرة المثل و اجرة المثل هم پنج هزار تومان است. زن می گوید من همه اینها را خواندم و لذا گفتم بیا جعاله ببندیم که نتوانی یک ریال از این ده هزار تومان کمتر بدهی.

یقع الکلام فی الشرط السابع فی التزاحم وهو وصول کلا التکلیفین.